



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



26 سپتمبر 2025

داکتر سید عبدالله کاظم

## قابل توجه جناب داکتر صاحب نوراحمد خالدي و دیگر هم نظران شان

(قسمت هفتم)

کی و یا کی ها در قتل امیر حبیب الله خان دست داشتند و چرا؟

استاد عزیزالدین وکیلی پوپلزائی مورخ و مستند نویس مشهور کشور ضمن یادآوری از مباحثات جرگه اقوام افغانستان در سالهای 1293 و 1294 ش در کابل پیرامون صلح و بیطرفی و استقلال افغانستان می نویسد که: «حافظ سیف الله خان نماینده حکومت هند برتانوی مقیم کابل به تاریخ اول برج جدی سال 1297 ش (22 دسمبر 1918 م) از کابل به هندوستان نامه فرستاد و نوشت که: "امیر حبیب الله خان و اعضای شورای دولت آن علاقمندي شديد شانرا ابراز داشتند که افغانستان در کنفرانس صلح سهم بگیرد و از اینکه برتانیه با افغانستان اندرین موضوع موافقت نکرده است، اظهار تأسف نمودند. امیر حبیب الله خان آرزو دارد برتانیه آزادی و استقلال افغانستان را برسمیت بشناسد و آزادی در نظر امیر افغانستان بر آن مفهوم است که افغانستان بتواند مطابق آرزوی خویش باهر مملکتی که خواسته باشد روابط سیاسی برقرار نماید."» به تأسی از این مطلب امیر بتاریخ 14 دلو 1297 ش (2 فبروری 1919 م) نامه به نایب السلطنه هند برتانوی نوشت و از وی تقاضا کرد: «یا نایب السلطنه تصدیق نامه را مورد دسترس امیر افغانستان بگذارد که در آن استقلال افغانستان توسط کنفرانس صلح تأیید گردد و یا باید به یک نماینده افغانستان اجازه داده شود در کنفرانس سهم گرفت و چنین تصدیق نامه را بدست آورد.»

پوپلزائی در ادامه می نویسد: «این مضمون آخرین است که امیر حبیب الله خان 16 روز قبل از کشته شدن خود به نماینده دولت برتانیه مقیم کابل که امیر او را از تاریخ 11 جدی 1297 ش (اول جنوری 1919 م) به همراه خود به جلال آباد برده بود، بیان فرموده و او بدولت انگلستان خبر داده است.» وکیلی پوپلزائی در اینجا به نکته مهم اشاره میکند و می نویسد: «بقرار از رجال دربار آنعهد، امیر حبیب الله خان روی همین مسئله و دیگر مطالبی که در خصوص استقلال افغانستان بیان کرده بود، بساعت 3 [بجه] شب پنجشنبه اول ماه حوت 1297 ش (19 فبروری 1919 م) در کله گوش نام - موضعی ولایت لغمان کشته شد و چنانکه [امیر] قبلاً اعلان کرده و گفته بود: رعایای مسلمان بیش ازین دست زیرالاشه نخواهند نشست و اعلان کرده بود که: چشم ها و گوش های تمام مردم باز شده و مشعل احساسات آزادی خواهی و استقلال طلبی ذهن همه را روشن نموده است.» (وکیلی پوپلزائی، عزیزالدین: "سلطنت امان الله شاه و استقلال مجدد افغانستان"، بخش اول، چاپ قندهار، 1396، صفحه 57 - 58)

اگرچه بقرار متن فوق، وکیلی پوپلزائی از قول رجال دربار آنوقت قتل امیر حبیب الله خان را با نامه اخیر امیر عنوانی نایب السلطنه هند برتانوی و تقاضا های مکرر او در رابطه با استقلال افغانستان پیوند میدهد، اما مسلم است که قتل امیر یکی از رویدادهای مرموزی است که باوجود گذشت بیش از یک قرن هنوز هم ابعاد گسترده این توطئه بزرگ پوشیده مانده و نظریات پیرامون انگیزه ها و دلایل قتل در استحاله یک موضوع پیچیده قرار گرفته و آنهم در اثر تبلیغات بعدی، بخصوص پس از تغییر رژیم امانی که بیرون کشیدن پای زمینه سازان این رویداد تاریخی و انداختن مسئولیت بدوش کسانی دیگر که در قدرت نبودند و خاموش ساختن زبان کسانی که حقیقت را میدانستند، ولی جرأت بیان آنرا از ترس جان نداشتند و نیز اگر یکی از میان آنها خواسته به نحوی در این رویداد روشنی اندازد و به بعضی نکات اشاره کند، ولی در نهایت باز هم ناگزیر بوده است آنچه را بگوید

د پانو شمیره: له 1 تر 6

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

که حاکم زمان برآن حکم کرده بود. هنوز که هنوز است و صد سال از واقعه قتل گذشته و فشارحاکم دیگرمانع بیان حقیقت نمیشود، باز هم کسانی هستند که همان ساز کهنه را به نوا درآورده و تعدادی هم برای آن کف می زنند. اینجاست که جستجوی حقایق تاریخی به حیث یک رسالت وجدانی تبارز میکند تا برای نسل جوان و نسل های فردا باب حقیقت بینی را باز نماید و زمینه قضاوت های سالم را فراهم سازد، در غیر آن تاریکی ها همچنان ادامه خواهد یافت و حقایق تاریخی در آن پنهان خواهد ماند. حقایق با نشر اسناد جدید و بخصوص چاپ جلد چهارم کتاب معتبر "سراج التواریخ" بقلم توانای علامه فیض محمد کاتب که نسخه رسمی آن از سالها بدینسو مفقود گردیده بود و در سال 1386 متن اصلی و دستنویس آن از خانواده مؤلف بدست آمد و در سال 1390 به چاپ رسید، درباره این رویداد مهم تاریخ در صد صفحه اخیر بخش سوم جلد چهارم به حیث واقعه نگار، ناظرو شاهد عینی همراه با کاروان شخصیت ها در معیت امیر در جلال آباد حضور داشت، روشنی انداخته و بسیاری نکات تاریک قضیه را به وضاحت بیان کرده است.

با ملاحظه این اثر معتبر، اینجانب نیز سعی کرد تا پیرامون این رویداد به استناد آن مأخذ و دیگر مأخذ جدید به هدف دستیابی به حقایق تاریخی مطالبی بنویسد که نخست به شکل مقالات مسلسل در وبسایت افغان جرمن آنلاین در 22 قسمت سر از تاریخ 11 دسمبر 2016 تا 8 جنوری 2017 اقبال نشر یافت. بعداً آنرا به حیث یک کتاب تحت عنوان "اسرار نهفته شهادت امیر حبیب الله خان سراج الملة والدین" تدوین و در آرشیف کتابخانه حبیبه در آن وبسایت وزین تقدیم خوانندگان عزیز نمودم که خوشبختانه تا هنوز عنوان کتاب در آن صفحه محفوظ است و علاقمندان می توانند برای شرح مزید قضیه به آن مراجعه فرمایند و اما در اینجا مختصر موضوع آنهم بیشتر به ارتباط نقش انگلیس در قتل امیر مطالبی بعرض میرسد.

اینکه قاتل چگونه در آن شکارگاه دور افتاده توانسته با موجودیت یک کمر بند امنیتی قوی مشتمل بر بیش از 3000 عسکرو افسر و شخصیت های بسیار نزدیک و معتمد امیر در آنجا حضور داشته و هیچ کس متوجه ورود قاتل در خیمه امیر نشده و قاتل پس از قتل امیر بوسیله فیر تفنگچه طوری فرار کرده که کوچکترین اثری از خود بجا نگذاشته، واقعاً از آنوقت تا حال یک معمای مغلق و پیچیده بوده، که ابعاد وسیع تر داشته و اینکه قاتل یکنفر و اما بر طبق یک پلان منظم و همکاری بعضی از درباریان صاحب قدرت به اینکار اقدام کرده است، جای شک و تردید باقی نمی ماند. اینکه قاتل کی بوده و کی ها با او در تطبیق این پلان دستیاری و زمینه سازی کرده، تاریخ نویسان و محققان در این صدسال صرف به روی حدس و گمان های متفاوت به ابراز نظر پرداخته اند. اما با وجود این همه اغلاق آنچه را که بزعم بعضی ها قاتل به مثل یک "شبح" آمده و کشته و رفته و کسی هم اثری از او نیافته است، این امکان را که دست نامرئی بسیار ورزیده و پرتجربه در وقوع همچو حوادث مثل انگلیس و نقش یک ایجنت خاص آنها در تباری با عده ای از درباریان حاضر در محل و شریک در قتل امیر رد نمیکند، بخصوص وقتی به علایق سیاسی انگلیس در آن موقع حساس در افغانستان نظر اندازی شود.

در این ارتباط لوئیس دوپره (افغانستان شناس مشهور امریکائی) می نویسد: «روسها اتهام را بر برتانوی ها وارد میکنند که یک قاتل را بنام مصطفی صغیر استخدام کرده بودند... این شخص بعداً در ترکیه به اتهام سوء قصد بجان مصطفی کمال اتا ترک گرفتار گردید و حین محاکمه در سال 1922 [یعنی سه سال و چندماه بعد از قتل امیر] در آنقره اقرار به دیگر جنایت خود کرد و ضمناً اعتراف کرد که امیر حبیب الله خان را نیز به قتل رسانیده است. مصطفی صغیر اعدام گردید، با آنکه برتانوی ها تلاش کردند او را نجات دهند؛ حتی پادشاه انگلیس جارج پنجم با ارسال یک پیام به اتا ترک خواهان عفو او شد.» در عین زمان دوپری به این نکته اشاره میکند که: «بعضی ها قتل را به گروپهای ضد برتانوی در داخل دربار نسبت میدهند که هیچ سند قطعی در این اتهام وجود ندارد، از جمله میتوان از ترکیب اشخاص ذیل در دست داشتن به این حادثه ذکر کرد: نصرالله خان، امان الله خان، محمود بیگ طرزی، شجاع الدوله (احتمالاً قاتل)، محمد نادرخان و دیگر اعضای خانواده مصاحبان؛ از جمله شاه ولی خان، احمد شاه خان و محمد علی خان.» دوپری، لوئیس: "افغانستان" - بزبان انگلیسی، چاپ سوم، یونیورسیتی پرنستن، 1980، صفحه 435 و 437

قابل ذکر است، همانطوریکه دوپری از ایجنت انگلیس مصطفی صغیر بنا بر اعتراف خودش نام می برد و در عین زمان از یک تعداد شخصیت های دربار که در قتل امیر دست داشته اند، یادآور میگردد، غبار و فرهنگ

نیز شرحی درباره مصطفی صغیر ارائه می‌دارند، ولی هردو به اساس نقل قول از اشخاص و بدون ارائه کدام سند موثق، اتهام قتل امیر را بیشتر به دوش شهزاده امان الله خان و مادرش علیاحضرت می‌اندازند که احتمالاً به تحریک آنها قتل بدست شجاع الدوله صورت گرفته باشد و دست انگلیس را در این رویداد به نحوی منتفی می‌شمارند. درحالی‌که امان الله خان به مجرد آگاهی از قتل پدر خود در کابل، طی یک اشتهار نامه به صراحت راجع به عاملان شهادت پدر خود از دو حالت نام برد که قتل: «یا به تحریک مدسین [دسیسه سازان] خارجه به وقوع آمده و یا از اغراض خننه [خائنانه] داخله که آنها از طرف چنان کسی خواهد بود که مدعی سلطنت باشد، تا آن مرحوم را از میان برداشته خود به جایش بنشیند». در اینجا اشاره به دسیسه سازان خارجی، بجز انگلیس هیچ کشور دیگری بوده نمی‌تواند.

در اینجا فوراً این سؤال مطرح می‌شود که چگونه انگلیس‌ها به فکر کشتن کسی می‌افتند که در بین دشمنان و افرانها در افغانستان و نیز در قبایل سرحد آزاد، مهمترین و پرقدرت ترین دوست آنها بود که در راس قدرت افغانستان قرار داشت و از قتل او چه فائده و حاصلی برای انگلیس‌ها متصور بود؟

برای پاسخ به این سؤال باید توجه را به ملحوظاتی معطوف کرد که در سیاست های انگلیس در آنوقت مطمح نظر بود و آنها در بسا موارد منافع کوتاه مدت و آنی خود را قربان منافع طویل المدت خود کرده و بیشتر به آینده می‌اندیشدند تا به حال و در این ارتباط قابل ذکر است که:

افغانستان به حیث یک کشور حایل برای انگلیسها از اهمیت بسزا برخوردار بود و چون دیگر زمینه لشکرکشی برای آنها میسر نبود، لذا در آن فکر بودند که این کشور را زیر اداره یک حکومت قوی مرکزی و اما دوست و طرفدار خود نگهدارند که در امور داخلی آزاد و در امور خارجی وابسته به خود شان باشد. برای این هدف انگلیسها از زمان امیر عبدالرحمن خان سعی و تلاش داشتند و برای تداوم آن نیز همیشه در صدد اقدام بودند. در سال 1273 ش (1894م) وقتی جورج کرزن (بعداً لارڈ کرزن) از مریضی امیر عبدالرحمن خان آگاه شد، فوری به افغانستان سفر کرد و طی یک نشست از امیر که تا آنوقت نخواست به باره جانشین خود اظهار نظر کند، صریحاً پرسید که جانشین او کی خواهد بود؟ امیر راز دل خود را مبنی برگماشتن سردار حبیب الله خان به او گفت. کرزن ظاهراً آرام شد. (امیر عبدالرحمن خان: "تاریخ افغانستان - تاج التواریخ"، جلد اول و دوم، چاپ جدید، پشاور 1375، صفحه 292)

اما چون انگلیس‌ها بر احفاد امیر از جمله فرزند ارشد او سردار حبیب الله خان و همچنان سردار نصر الله خان چندان اعتماد نداشتند، لذا آنها از همان وقت در جستجوی یک بدیل مورد اطمینان و مطلوب خود برای سلطنت آینده افغانستان برآمدند که آن بدیل باید از سلاله محمدزائی، اما رقیب با دودمان امیر دوست محمد خان باشد. با این مأمول هیچ خانواده ای مساعدتر از خانواده سرداریحیی خان نبود.

وقتی مریضی امیر عبدالرحمن خان کسب شدت کرد، انگلیس‌ها در خفا کوشیدند تا موافقت امیر را مبنی بر مراجعت خانواده سرداریحیی خان از تبعید گاه شان در هند حاصل کنند. امیر در آخر عمر با اینکار موافقت کرد و همان بود که سردار موصوف با دو فرزند خود - هریک سردار محمد یوسف خان و سردار محمد آصف خان به شمول خانواده سردار زکریا خان (برادر سرداریحیی خان) و همه فرزندان شان در سال 1901 از "دیره دون" هند که مدت 23 سال در آنجا زیر نظر انگلیسها در تبعید بسر می‌بردند و همه فرزندان شان در آنجا به دنیا آمده و بزرگ شده بودند، به وطن برگشتند. (برای شرح مزید در باره تقاضای برگشت به وطن و چگونگی آن گزارشات مفصل در سراج التواریخ، جلد چهارم، بخش اول، صفحه 503 - 505 و نیز صفحه 737 - 738)

بعد از وفات امیر عبدالرحمن خان فضای خانواده گی بخصوص پس از ازدواج امیر حبیب الله خان با صبیبه سردار یوسف خان (محبوب سلطان نورالرحم - بعداً ملقب به علیا جناب) بسیار صمیمی گردید و هردو برادر به حیث مصاحبان خاص امیر و فرزندان شان که تعلیم دیده و جوان بودند، هر یک به مقام های بلند دربار عزت و قدر حاصل کردند و همه شامل ارکان دولت و از معتمدان خاص امیر گردیدند.

انگلیسها که اوضاع افغانستان را به وسیله گماشتگان خود به دقت زیر نظر داشتند و از اختلافات فکری بین رقبای قدرت در داخل خانواده سلطنتی و اعیان و بزرگان دربار آگاهی داشتند، بخصوص اختلاف نظر بین امیر

وبرادرش سردار نصرالله خان و نیز حمایت شهزاده عنایت الله خان از پدر و ضدیت با عم خود از یکطرف و نزدیکی سردار نصرالله خان با شهزاده امان الله خان با وجود تفاوت در شیوه های فکری شان از طرف دیگر مایه نگرانی آنها از آینده افغانستان بر طبق پالیسی های انگلیس می شد، آنهم وقتی متوجه شدند که موقف امیر حبیب الله خان در بین مردم روبه ضعف است و حتی مخالفان دوبار تصمیم به کشتن او گرفته بودند، انگلیس ها را بیشتر از پیش نگران ساخته بود.

انگلیسها میدانستند که از جمله کسانی که پس از امیراحتمال بقدرت رسیدن شان از همه بیشتر است همانا سردار نصرالله خان نائب السلطنه و شهزاده امان الله خان عین الدوله میباشند که هر دو از جمله مخالفان سیطره انگلیس در افغانستان محسوب می شدند. انگلیسها در بین دو جانشین قوی امیر راهی دیگر نداشتند، جز اینکه از بین آنها یکی را برای آینده انتخاب نمایند. آنها میدانستند که شهزاده امان الله خان جوان جدی و صاحب اندیشه ملی است که در صورت رسیدن بقدرت نه تنها در برابر انگلیسها جهت استرداد استقلال قد علم خواهد کرد، بلکه افغانستان را به سمت یک تحول نوین سوق خواهد داد و دست دوستی به نظام جدید سوسیالیستی در روسیه دراز خواهد کرد و نیز تحولات افغانستان نمونه ای برای آزادی خواهان هند خواهد شد. با این نگرانی و اندیشه انگلیس ها در این فکر بودند که بقدرت رساندن سردار نصرالله خان نائب السلطنه را با وجود ضدیتش در برابر خود و نفوذش در مناطق سرحد آزاد مرجح دانند، بخصوص اینکه او نظر به تعصب دینی هیچگاه بسوی روسها تقرب نخواهد جست. اما نصرالله خان با وجود علمیت مرد نسبتاً ضعیف الاراده بود، چنانکه بعداً دیده شد اودر ظرف شش روز امارت خود با احساس کوچکترین فشار سه بار خواست خود را از سلطنت خلع کند. انگلیس ها به همین دلیل خواستند قبل از آنکه شهزاده امان الله خان به این مقام دست یابد، سردار نصرالله خان نائب السلطنه را به امارت افغانستان برسانند و اما در کنارش سپهسالار محمد نادر خان، برادران و بنی اعمامش را جا دهند و قدرت نظامی را کلاً در حیطه نفوذ آنها در آورند که در این صورت برای مدتی نام از نصرالله خان و کام از خانواده مصاحبان و در راس شان سپهسالار محمد نادر خان باشد.

یقیناً در اینجا این سؤال مطرح میشود که چرا انگلیسها انتظار مرگ طبعی امیر حبیب الله خان را نکشیدند و در یک مرحله بسیار حساس برای قتل امیر دست بکار شدند؟ برای پاسخ به این سؤال میتوان بر علاوه نکات فوق از چند انگیزه دیگر نیز یادآور شد:

**یک -** طوریکه در بالا ذکر شد، امیر حبیب الله خان هئیت ترک و آلمان را مدت هشت ماه بدون جواب به کابل نگهداشت تا در این مدت انگلیس ها را وادار به شناسائی استقلال افغانستان سازد، اما امیر نمیخواست در برابر انگلیس داخل اقدام شود و لذا بیطرفی در جنگ را به نفع انگلیس در پیش گرفت. در مقابل انگلیس ها به امیر وعده دادند که بعد از ختم جنگ بر علاوه بر رسمیت شناختن استقلال افغانستان، «مبلغ 60 میلیون کلدار حق السکوت خواهند پرداخت و نیز سالانه تا 2 میلیون و 400 هزار کلدار به دولت افغانستان خواهند داد. در حالیکه بعد از ختم جنگ دولت انگلیس یکی از این وعده ها را ایفا نکرد، تنها 20 میلیون کلدار تا پشاور فرستاد که آنهم همانجا بماند تا امیر کشته شد.» (غبار: "افغانستان در مسیر تاریخ"، صفحه 739)

از آنجائیکه انگلیسها پس از ختم جنگ خود را مکلف به ایفای تعهدات فوق در برابر امیر دیدند و چون آنها قلباً حاضر به شناسائی استقلال افغانستان نبودند و نیز نسبت ضعف اقتصادی ناشی از جنگ توان پرداخت مبلغ گزاف فوق الذکر را نداشتند، لذا خواستند با دگرگون ساختن اوضاع در افغانستان به اصطلاح "با یک تیر دو فاخته را شکار کنند" یعنی هم خود را از ایفای تعهدات فارغ گردانند و هم یک قدم خود را به برای تطبیق پلان اصلی خود یعنی ظاهراً رویکار آوردن نصرالله خان و درواقع آغاز سپردن قدرت به خانواده مصاحبان نزدیکتر سازند.

**دو -** چنانکه گفته شد، در سالهای جنگ عمومی اول یک تعداد زیاد مردم در داخل افغانستان و هم در قبایل آزاد سرحد به تاسی از شرکت دولت عثمانی در جنگ و بر طبق درخواست "خليفة المسلمين" که همانا سلطان عثمانی بود، در راه اندازی داعیه جهاد علیه انگلیس ها فعالیت میکردند. بخصوص با اوج گرفتن قیام ها و مقاومت های مردم قبایل آزاد که بیشتر به وسیله سردار نصرالله خان و همکارانش تقویه، تجهیز و تمویل می شد، انگلیس ها فکر میکردند که در پشت پرده دست امیر حبیب الله خان شریک است و کمتر به حرفهای او اعتماد داشتند،

ولو که در ظاهر امیر از دوستی با آنها سخن می گفت و حتی بیطرفی افغانستان را به نفع انگلیس ها اعلام داشته بود. (برای شرح مزید دیده شود: سراج التواریخ...، جلد چهارم - بخش سوم، صفحه 323 تا 326)

نصرالله خان که قبل از دفن امیر شهید، خودش به امارت رسیده بود و درباریان او پس از آنکه جسد امیر را در گوشه از میدان گل در جلال آباد دفن کردند، هنگام شام در باغ شاهی مراجعت نمود، امیرجدید نصرالله خان «به میرزا محمد عمر خان کشمیری منشی حضور خود... امر کرد که نامه ای مشعر بر قتل امیر مرحوم و بر حال و برقرار بودن معاهده او که در بین دولتین افغانستان و انگلیس مرتبط و منعقد است، به نام وایسرای کشور هند مبنی بر بیعت خاندان شاهی و معین السلطنه و عامه رجال دولت و علماء و اعیان ملت بر امارت او رقم کند. و این امر را نموده خودش در ورندۀ عمارت بزرگ بر کرسی امارت نشسته... پس از ساعتی میرزا محمد عمر خان نامه ای را که به نام وایسرای، مأمور رقم کردن شده بود، نوشته حاضر آورد و به امضای خاص رسانیده...» (صفحه 641 - 642)

قابل توجه اینست که سردار نصرالله خان با تمام ضدیت که با انگلیسها در گذشته داشت، به مجرد رسیدن به امارت بنابر توصیه دوستان وفادار به انگلیس یکصد و هشتاد درجه تغییر موقف داده معاهده ای را که امیر قبلی با انگلیسها امضا کرده بود (توافقنامه مورخ 21 مارچ 1905 مطابق اول حمل 1284 ش مبنی بر ادامه تحت الحمایگی)، تائید نمود و خواست بدینوسیله استرداد استقلال کامل کشور را بار دیگر در بدل حمایت انگلیس و پرداخت مبالغ مستمری به معامله بکشاند تا در قبال آن پایه های سلطنت خود را استحکام بخشد.

آنچه درباره نقش انگلیسها و دست داشتن ایجنت خاص آنها مصطفی "صغیر" که خود به قتل امیر افغانستان رسماً اعتراف کرده و در مآخذ متعدد ذکر گردیده است، بر عکس غبار با وجود شرح و بسط از آن طفره رفته و قتل امیر را یک پدیده داخلی وانمود و احتمال قتل امیر را بدست ایجنت مذکور رد کرده است، اما گذشت زمان و اسناد جدیدی که در این اواخر در دسترس قرار گرفته، بیشتر مؤید این نظر میباشد که انگلیسها در قتل امیر به دلایل متعدد دست داشته اند.

محقق افغان فواد ارسلا در مقاله خود تحت عنوان "قتل امیر حبیب الله خان و نقش انگلیس و ایجنت آن مصطفی ساغر [صغیر]" به استناد مآخذ معتبر مطالب بسیار مهم ارائه میکند که با در نظر داشت آن دیگر جای شک و تردید در زمینه باقی نمی ماند. او می نویسد: «در مورد دست داشتن انگلیس ها در قتل امیر میتوان گفت که آنها هم انگیزه و هم توانائی اجرای اینکار را داشته اند؛ از لحاظ انگیزه واضح است که در آنوقت کنترل بر امور افغانستان و موجودیت یک امیر دلخواه برای انگلیسها بسیار مهم بود. لارد کرزن وایسرای انگلیس در هند بر تانوی به این نظر بود که به هر صورت باید از هند در برابر حملات احتمالی روسیه و یا دیگر کشورهای رقیب انگلیس جلوگیری کرد و نفوذ بر افغانستان در اینکار یک امر لازمی است.»

فواد ارسلا می افزاید: «انگلیسها از فرستادن هیئت جرمن - ترک در جریان جنگ اول جهانی به افغانستان بسیار نگران بودند و با آنکه در اخیر امیر حبیب الله خان بیطرفی افغانستان را اعلان کرد و سفر هیئت بی نتیجه ماند، اما همینکه وی چند ماه به هیئت جرمن - ترک اجازه ماندن در کابل را داد و با وجود خواهش انگلیس، امیر اعضای هیئت را زندانی و به انگلیس تسلیم نکرد و از آمدن هیئت من حیث یک وسیله چانه زدن برای موقعیت خودش استفاده نمود، موجب گردید تا اعتماد امیر نزد انگلیس ها خدشه دار گردد و آنها بر وفاداری و صداقت امیر بر او مظنون شوند. در عین زمان نامه امیر به انگلیسها بعد از ختم جنگ عمومی اول (در فبروری 1919) مبنی بر شمول هیئت افغان در کنفرانس صلح پاریس و شناخت افغانستان به حیث یک کشور کاملاً مستقل، نقطه عطف و انگیزه مهمی بود که در قتل امیر نقش عمده داشت، زیرا انگلیس ها این تعهد را به امیر سپرده بودند که در صورت حفظ بیطرفی افغانستان در جنگ، آنها به این موضوع می پردازند. انگلیس ها این وعده را با شخص امیر کرده بودند و هرگاه امیر از بین میرفت، این تعهد شخصی نیز دیگر از اعتبار می افتاد.»

فواد ارسلا از خود می پرسد: «وقتی به چگونگی قتل اسرار آمیز امیر دقت شود، این سؤال پیدا میشود که آیا عناصر مخالف امیر که به هر دلیل از وی ناراض بودند، عملاً توانائی انجام چنین کار خطیر را با موجودیت تعداد کثیر محافظان و تجمع اردو در اطراف محل داشتند؟ و آیا در صورتیکه قتل بدست اطرافیان امیر صورت

میگرفت، قاتل میتوانست به سهولت فرار کند و در تاریکی شب ناپدید شود و کسی هم بسراغش نرود؟ جواب منطقی به این سؤالها میرساند که یک دست قوی و برطبق یک پلان مشخص دراینکار وارد عمل گردیده که در همچو کارها به حیث یک قاتل حرفوی از تجربه و تربیت لازم برخوردار بوده است.» (ارسلا، احمد فواد: "قتل امیر حبیب الله خان و نقش انگلیس و ایجنت آن مصطفی ساغر[صغیر]"، منتشره افغان جرمن آنالین، مورخ 22 جنوری 2017)

بنابردلایل فوق انگیسها هم برطبق منافع کوتاه مدت شان و نیز برای زمینه سازی برای اهداف درازمدت یعنی جانشین ساختن یک رژیم دوست با خود در افغانستان با قتل امیر در ایجاد یک تحول اقدام دارند و اینکه این قتل بوسیله یک ایجنت کار آزموده شان طوری صورت گیرد که نه اتهام را مستقیماً متوجه شخصیت های مورد نظر شان سازد و درعین زمان از عروج شهزاده امان الله به سلطنت جلوگیری نمایند. اما چرخ زمان روی تصادف طور دیگر به گردش افتاد و آنچه را انگلیس ها از آن در تشویش و نگرانی بودند، رخ داد و شهزاده امان الله بقدرت رسید و بساط امارت شش روزه امیرنصرالله خان با وجود آمادگی های مندرج فقرات ده گانه میرزا محمد حسین خان مستوفی الممالک در جهت اقدامات نظامی برای سرنگونی امیرامان الله خان طرح کرده بود، به ناکامی گرائید و امیر نصرالله خان از امارت به نفع امان خان استعفی داد و با دو شهزاده دیگر هریک سردار عنایت الله خان و سردار حیات الله خان به امان الله خان بیعت نمودند و هر سه عازم کابل شدند.

(ادامه دارد)

آرشیف: مطالب دیگر محترم داکتر سید عبدالله کاظم